

الله در ادیان مختلفه (ادامه آیه ۴۹ , ذاریات)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

موضوع بحث، آیه ۴۹ و ۵۰ سوره ذاریات است که: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»

آیا «کل شیء»، «زوجین» است؟ خیر، «کل شیء» ازواج است. ولو یک مادهی خاص باشد مثلاً قطرهی آب، قطرهی آب ازواج است، چون مرکب از اجزایی است پس «من کل شیء خلقنا زوجین» یعنی چه؟

اگر «من کل شیء خلقنا زوجاً» بود؛ درست نبود. اگر «من کل شیء خلقنا ازواج» بود؛ درست بود؛ ولیکن بحث این است که و «من کل شیء خلقنا زوجین»، آیا هر چیزی زوجین است؟ بله، مشتمل بر زوجین است. تمام عناصر عالم مشتمل بر مادهی اولیهی آغازین که «زوجین» می باشد هست، اما کلاً زوجین است؟ خیر، پاسخش را «من» می دهد:

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ». اگر فرموده بود «وَكُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»، این درست نبود. زیرا «كُلِّ شَيْءٍ» زوجین نیست. «کل شیء» مرکب است از ازواج، از مرکبات. مرکبات بُعد نخست (ماده) و ابعاد دیگر. که مرکب بُعد نخست همان تَرَكُّبِ مادهی اولیه است ولیکن «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»: «از هر چیزی.»

حالا، «کل شیء» تمام اشیاء مادی عالم و تمام اشیاء مخلوق عالم را شامل می‌شود. این تمام، اعم است از ماده‌ی اولیه، مادیات، نیروها، ارواح، ملائکه، اجنه، سموات و سماواتیان، ارض و ارضیان و کلّ ماسوی الله (غیر خدا). این کل، نص است در کلیتی که شامل تمامی ممکنات علی الاطلاق است.

حالا، «من کل شیء»: «مِن» تبعیض است، پس «کل شیء»، هر شیئی از اشیاء عالم، هر عنصری، هر الکترونی، هر پروتونی، هر پوزیتونی و هر چیزی: عنصر جزئی، عنصر کلی، عنصر ترکیب عالی، ترکیب متوسط، ترکیب نهایی، همه اینها «مِن»: از «زوجین» هستند.

آیا کل عناصر مشتمل بر «زوجین» هست یا نیست؟ بله. عنصر ماده‌ی نخستین خودش زوجین است و عناصر دیگری که از ترکیبات مضاعف ماده‌ی اولیه خلق شده‌است، باز مشتمل بر زوجین است. این مادر کائنات، هم خود به تنهایی در مرحله‌ی آغازین خلق شده‌است؛ و هم این ماده در اثر ترکیبات (ترکیبات زیاد)، تبدل پیدا کرده است به مواد دیگر، عناصر دیگر و مادیات دیگر.

بنابراین «مِن» در آیه به معنای بعضیت است. این بعضیت در کل اشیاء است. منتهی این «کل اشیاء» نقطه‌ی اول و مرحله‌ی آغازینش همان ماده‌ی اولیه است و مرحله بعدی‌اش کل اشیایی است که از همین ماده‌ی اولیه آفریده شده‌اند.

بنابراین این آیه منحصرراً ماده‌ی اولیه را بحث می‌کند. شاید اولین مرحله‌ای است که به این مطلب توجه می‌کنیم (جمعاً). این آیه منحصرراً زوج را نمی‌گوید، ازواج را نمی‌گوید، بلکه زوجین را می‌گوید. و زوجین عبارت است از ماده‌ی دو بُعدی. ماده‌ی دو بُعدی که تبدیلیش به یک بُعد امکان ندارد. این ماده‌ی دو بُعدی در کلّ اشیاء ممکنات، و در کل ماسوی الله موجود است. و مرکز بحث هم همان است. بله مواد دیگر هم در فرع این بحث هست، یعنی وقتی که فقر کامل را از زوجین اولین نتیجه گرفتیم، به طریق اولی در فرع هم چنین است. مادر که نیازمند است، فرزندان نیازمندترند. اصل که معنی حرفی و نیاز است، فرع‌ها نیازمندتر هستند.

آیه اصل را می‌گوید: «ومن کل شیء»: از هر چیزی. شما هر چیزی را از ممکنات در نظر بگیرید؛ زوجین دارد. یعنی بعضی‌اش زوجین است. و این بعضی اگر زوجین نباشد؛ زوج نباشد؛ و ماده‌ی فرده‌ی مجرد باشد؛ این ممکن نیست. برای این که ماده با مجرد تناقض دارد. ماده و مادی هر اندازه ریز باشد دارای ابعاد هندسی یا دو بُعد هندسی است. یا دارای ابعاد فیزیکی یا دو بُعد فیزیکی است. یا زمان دارد، یا مکان

دارد، یا تَرَكُّبٌ دارد. حِدَاقِلَش تَرَكُّبٌ (مرکب بودن) است. که این تَرَكُّبٌ، خود فریادگر فقر است به ماسوی، چون هر کدام از این دو جزء مرکب احتیاج به دیگری دارد و هر دو احتیاج به ماوراء دارند. لذا «ومن کلّ شیءٍ خلقنا زوجین.»

حالا، ما فکر کنیم که آیا در ماده و مادیات هیچ زوجی، یا هیچ جزئی می‌توانیم پیدا کنیم که اصلاً مرکب نباشد؟ ماده یعنی مرکب و مرکب مساوی با ماده است. چه ماده‌ی محسوسه باشد، چه مادّی باشد، یا غیر محسوس باشد، عقل باشد، روح باشد، فرشته باشد، جن باشد، هر نیرویی، هر ماده‌ای، هر مادّی، هر چه باشد کلاً ماسوی الله است و مرکب است.

خوب، حدّ اکثر ترکیب ازواج است: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا» و حدّ اقلّ ترکیب زوجین است. زوجین دو جفت نیست یک جفت نیست، دیروز عرض کردم که زوج در لغت عربی جفت نیست، بلکه زوج آن است که مانند دارد. حالا یا یک مانند دارد، یا ماندها دارد. کلّ موجودات جهان، کل مواد و مادیات جهان در عناصر گوناگونشان، این‌ها ازواج هستند. ولیکن این ازواج هر قدر عقب‌تر برویم به مرحله‌ی آغازین که می‌رسد، ماده و مادی حِدَاقِلَش چیست؟ دو بُعدی است. ماده‌ی یک بُعدی محال است: این که بعضی آقایان می‌گویند که ماده‌ی المواد، «ماده‌ی فرده» است و «جزء لایتجزّی» است، این «جزء لایتجزّی» را معنی کنیم: آیا جزء لایتجزّی، یعنی جزء ندارد؟ آیا امکان دارد که ماده‌ای حِدَاقِل دو جزء نداشته باشد؟ محال است. برای این که اگر ماده یک جزء باشد، این جزء یا ماده هست یا ماده نیست. اگر ماده نیست که خارج از بحث ما است؛ اگر این یک جزء ماده است حدّ دهند سی دارد، حدّ فیزیکی دارد، حدّ دارد. این حدّ داشتن دلیل است بر تَرَكُّبٌ و دلیل است بر مادیت.

بنابراین ما ماده‌ی فرده‌ی اولی به این معنا نداریم که این ماده مجرد باشد از ترکیب، مجرد باشد از زمان، مجرد باشد از مکان، مجرد باشد از فقر، چنین چیزی نداریم.

می‌رسیم به «جزئین»، این جزئین را ما نمی‌توانیم اشاره کنیم هنوز علم با ترقی و سیر بسیار زیادش، هنوز نتوانسته است این جزئین را دریابد و نخواهد توانست و مما لاتعلمون: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (یس، ۳۶) از «ما لا يعلمون»های مواد عالم، همان ماده‌ی نخستین است که مادر مواد است. اشاره‌ی قرآنی در آیه‌ی ۷ سوره‌ی هود است: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» بناء آفرینش آسمان‌ها و زمین

بر «ماء» بوده است، «ماء» این آب خوردنی نیست برای این که آسمان‌ها و زمین خودشان مشتمل بر آب‌اند. آیا آیه می‌گوید آب را از آب خلق کردیم؟!

بنابراین این «ماء» لفظی است که دلالت می‌کند بر ماده‌ی نخستین که سنگ زیربنای آفرینش آسمان‌ها و زمین است. یعنی این ماده‌ی نخستین را که تعبیری جز «ماء» برای آن مناسب نیست، چون «ماء» تسانخ (سنخیت) اجزا دارد، و ماده‌ی نخستین هم تسانخ اجزاء دارد، لذا لفظ «ماء» در قرآن برای اشاره به ماده‌ی اولیه استعاره شده است. تفصیلش را در تفسیر سوره‌ی مبارکه آمده ملاحظه کنید (در تفسیر الفرقان).

حالا این «ماء»، یا بی اسم، این ماده‌ی نخستین که زیربنا و مادر تحول و آفرینش به مواد مضاعف است، به مواد آسمان و زمین است، این ماده‌ی نخستین می‌خواهیم پرونده‌اش را ببینیم. پرونده‌ی ماده‌ی نخستین قطعاً ما را دلالت می‌کند به این که خدایی هست. موجودی وراء ماده و مادیت هست — اسمش را هرچه می‌خواهید بگذارید - و این موجود واحد است. قدرت، علم و حیات به طور مطلق دارد. البته هر سه یکی است و هر سه هم عین ذات است. دو عین است: عینیت صفات ذات که حیات و علم و قدرت است با هم: «عباراتنا شتی و حُسْنُکَ واحدٌ». عبارت سه است ولیکن واقعیت یکی است. این واقعیت در دو بُعد یکی است: یک بُعد: علم و حیات و قدرت که صفات ذاتی حق سبحانه و تعالی هستند؛ با هم وحدت دارند و این هر سه‌ای که واحدند با ذات هم وحدت دارند. «وحدت فی الوحدة» است. نه «وحدت فی الکثرة»، نه «کثرة فی الوحدة»، نه کثرتِ خالص، بلکه از نظر عمقی و واقعی، دو وحدت است: وحدت بین صفات با ذات، و وحدت صفات ذات با ذات.

حالا، می‌رویم سراغ زوجین: آیا این زوجین فقیر هستند یا غنی؟ این ماده‌ی اولیه که «زوجین» است؛ یا زوجین هندسی است — که ما عقلمان به آن نمی‌رسد — یا زوجین فیزیکی است — باز هم عقلمان به آن نمی‌رسد — یا هم زوجین هندسی و هم فیزیکی بالاخره زوجین است: دو بعد است.

آیا هر یک از این دو بُعد می‌تواند جزء بُعد دیگر باشد؟ آیا امکان وجود یک جزء، بدون جزء دیگر هست یا نه؟ نخیر. چون یک جزئی ماده نیست؛ مادی نیست (ماده حتماً اجزایی دارد). آغازگر حقیقت ماده بودن و مادی بودن دو بُعد بودن است.

قبل از دو بُعد بودن هیچ نبوده‌اند. نه این که یکی موجود شد و دیگری هم موجود شد؛ نخیر. این دو تا با هم هستند در ایجاد و در انعدام. در ایجاد هر دو با هم به

اراده‌ی خالقیت، خلق شدند و در اعدام با صرفِ نظرِ استمرارِ تکوینی، هر دو با هم معدوم می‌شوند. هر دو با هم موجود، هر دو با هم معدوم.

سؤال: آیا هر یک از این دو مجرد هستند؟ نخیر. ماده هستند؟ نخیر. مادّی هستند؟ نخیر. نه مجرد هستند کلاً، نه اینکه بالفعل هر یک وجود دارند. اگر هر یک از این‌ها بخواهد از دیگری جدا باشد؛ اگر جدایی را در نظر بگیریم، قبل از پیوست، قبل از وجود پیوستِ هر دو، این از سه حال خارج نیست: یا مجرد است؛ که مجرد غیر ممکن است ماده بشود. یا ماده است؛ که ماده غیر ممکن است مفرد باشد. ماده بالاخره اجوف است و بالاخره حدّ اقلّ ترکیبِ دو بُعدی را دارد. بنابراین حالت سوم این است که نه مادّه است، نه مادّی است، نه مجرد است، تعبیر می‌شود که قبل از وجود هیچ چیز نیست. منتهی هیچ‌ها فرق دارند، بعضی هیچ‌های قبل از وجود، اصلاً قابل چیز شدند نیستند مثل اجتماع نقیضین. اجتماع نقیضین قابل تکوین نیستند «لا شیء» محض‌اند. بعضی‌ها شیء محض هستند (بعد از وجود). بعضی‌ها نه «لا شیء» محض هستند، که محال باشد ایجادشان، نه شیء‌اند که وجودشان فعلیت داشته باشد.

بنابراین قبل از این که خدا ایجاد کند ماده‌ی اولیه را «لا شیء» محض ممتنع‌الایجاد نبوده است. شیء فعلی هم نبوده، بلکه میانگین بین «لا شیء» محض که ممتنع‌الایجاد است، و شیء فعلی که ماده و مادّی است. ما از این میانگین چیزی نمی‌فهمیم و نباید بفهمیم.

چرا؟ برای این که فهم حیثیت، و فهم حقیقتِ این دو جزء قبل از وجود در ارتباطِ خاص علم خداست. چیزی که فقط علم خداست و به او آگاه است با علمش ایجاد کرد و با علمش انعدام می‌کند، این مرحله در اختصاصِ علم محیطِ (احاطه مطلق) ربانی است. ما می‌دانیم هست ولی نمی‌دانیم چیست. خدا می‌دانیم هست نمی‌دانیم چیست. ممکن هم نیست بدانیم چیست. نه می‌دانیم چیست، نه امکان دارد بدانیم چیست، ولیکن هست.

حالا، حتی ادله‌ی عقلیه مادّیه، دلیل است بر این که ماده‌ی اولیه نبوده است، بعد وجود پیدا کرده، این که نبوده است چه بوده است؟ هیچ. این که وجود پیدا کرده است ایجاد شده است آن چه در علم خداست: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲) این شیء چیست؟ این شیء مخاطب، آیا خطاب لفظی است؟ نخیر، بلکه خطاب اراده‌ای است.

یعنی خدا در این ماده‌ی اولیه، که در علمش وجود داشته است، این ماده‌ی اولیه‌ای که قبل از ایجاد، معلوم خدا بوده است، خدا اراده کرده است: «كُنْ» یعنی خطاب تکوینی کرده و «لا من شیء» خلق کرده است. نه «من شیء» است؛ که شیء دیگری نبوده. اگر شیء دیگری هست خداست. خدا از شیء وجود خودش ایجاد نمی‌کند (مستفاد از «لم یلد ولم یولد»). شیء دیگری هم نبوده، چون «كان الله و لم یکن معه شیء». بنابراین این جا فقط یک خالق هست و یک مخلوق، و دیگر «مخلوق منه»ی وجود ندارد. خالق از چه خلق کرده؟ «از عدم»؟ عدم چه کاره است. از «موجودی»؟ موجودی هم نبوده. از «درون»؟ «لم یلد». از «برون»؟ در برون هم چیزی نبوده. بنابراین «از» را، سرش را بریده‌ایم! برای این که: «کن فیکون.»

مخاطب یعنی همان وجود علمی ماده‌ی اولیه است در علم خدا، آن چه در علم خدا ماده‌ی اولیه است و صورت علمی دارد؛ آن را خدا با اراده ایجاد فرمود. چه بوده؟ هیچ. چه شده؟ نمی‌دانیم. فقط این که نبوده است و شده! همین «نبوده است و شده» این برای ما مسلم است. برای این که اگر نبوده است و نشده، که عالم نیست! اگر بوده است و شده که تحصیل حاصل است. پس «نبوده است و شده.»

«كان الله و لم یکن معه شیء» خدا کینونت ازلی داشته است در فوق زمان، و کینونت ابدی دارد، در بعد از انقضاء زمان، و در زمان هم خدا زمانی نیست، خدا عمر ندارد، قرین زمان نیست، فوق زمان است، زمان بر او حاکم نیست، و زمان بر او قرین نیست، بلکه فوق زمان است، فوق مکان است، فوق زمانیات، فوق مکانیات است. و این که چه هست؟ ما نمی‌دانیم. در هر صورت ما می‌دانیم که «موجود لا کالموجودات، عالم لا کالعلماء، قادر لا کالقدرین، سمیع لا کالسامعین». تناقض است بین وجود حق، صفات حق، افعال حق، با وجود و صفات و افعال غیر حق.

سؤال: یا کلاً وجودِ عالم محال است، یا موجود است. اگر محال است که پس ما چه هستیم که داریم صحبت می‌کنیم؟ پس وجود داریم. این عالم که وجود دارد؛ وجودِ آغازینش را اکنون می‌توانیم نظر کنیم، ما در آغاز نبوده‌ایم که خدا خلق کرد و ماده‌ی اولیه را به وجود آورد. ولی همین الان می‌توانیم حکم کنیم که مرحله‌ی کوچکی بسیار ریز نخستین گام ماده، دو بُعدی است. یک بُعد محال است، سه بُعد هم آیه می‌گوید که «ومن کلّ شیء خلقنا زوجین» دو بُعد در ترکیب. و چنان که جمع از دو شروع می‌شود به بالا، دو بُعد در ترکیب کافی است و اصل ماهیت حقیقی عقلی علمی واقعی ماده؛ ترکیب است. و آغازگر ترکیب، گام دو بُعدی است.

خوب، ما در مورد این دو بُعد باید فکر کنیم: آیا این دو بُعد مستغنی بالذات‌اند؟ دو تا مستغنی هستند یا یکی مستغنی است؟ دو تا مرکب از «یک» و «یک» است. آیا هر یک بدون دیگری می‌شود موجود باشد؟ نخیر. چون نه ماده است، نه مادّی است، نه مجرد. این یک و آن یک، این دو که حداقل وجود مادّی است؛ هر یک بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته‌باشد، بنابراین هر یک فقیر است؛ کلاً فقیر است. مثلاً ممکن است از اجتماع دو نفر فقیر که هیچ ندارند پول در بیاید؟ از اجتماع دو ناتوانی کلی توان در بیاید؟ از اجتماع دو عدم، وجود در بیاید؟

حالا، این دو که «زوجین» هستند؛ هر کدام فقر کلی‌اند. به دلیل اشاره‌ی عقلی بعید. هر یک از این دو بُعد که چه هستند ما نمی‌دانیم؛ هر یک از این دو بُعد منفصل از دیگری، اصلاً نیست. هم اولی هم دومی، هم دومی، هم اولی.

بنابراین نیستی و فقر ذاتی و فقر کلی، مُدغم است در وجود هر دو. بنابراین ایجاد این دو با هم است، و انعدام این دو هم با هم است. یعنی این طور نیست که خدا یکی را اول به وجود آورد، بعد دومی را! این محال است. ایجاد یکی از دو بُعد محال است. چرا؟ چون نه ماده است، نه مادّی است، نه مجرد. بله، موجودی است که امکان ایجاد منضمّ اش هست (یعنی ایجادش با ضمیمه شدنش به چیزی دیگر)؛ گاه امکان ایجاد نیست، نه منضمّ نه غیر منضمّ مانند محالات ذاتی.

محالات ذاتیه، امکان ایجادشان، نه منضمّاً با چیز دیگری، و نه غیر منضمّ محال است. موجودی هست که امکان وجود دارد منضمّاً: نطفه با علقه با چه با چه. به هر صورت این است که (یک بُعد) امکان ایجاد دارد و ندارد: ندارد مفرداً، دارد منضمّاً. این زوجین که ماده‌ی اولیه‌ی حدّ اقلّ ترکیبِ دو تایی است، این امکان ایجاد داشته‌است که موجود شده. امکان ایجادِ منضمّ، امکان اعدام هم منضمّ. همان طوری که منضمّاً ایجاد شد، چه طوری شد؟ نمی‌دانیم. همان طور هم وقتی که خدا اراده‌اش را از استمرار وجود این ماده اولیه بردارد، ماده‌ی اولیه‌ای که از بین رفت کلاً نمرد، همان طوری که قبل از ایجاد هیچ نبود؛ بعد از ایجاد هم اگر انصرافِ اراده‌ی استمرارِ حق، نسبت به آن نباشد؛ این انعدام کلی است. قبلاً معدوم کُلّی بود؛ بعداً هم معدوم کُلّی خواهد بود، و این وجود، فقط با اراده‌ی حق که آن وجود علمی دوگانه‌ی ماده‌ی اولیه را تکوین کرده، وجود خارجی پیدا کرده است.

بنابراین، یا عالم نباید باشد اصلاً، یا اگر هست؛ ضرورتِ وجودِ عالم، که مادر نخستین‌اش ماده‌ی اولیه است، این ماده‌ی اولیه از اعماق وجود اظهار فقر می‌کند. نمی‌گوید من فقیرم؛ بلکه «فقر» است.

گاهی چیزی فقیر است، ممکن است به او چیزی ندهند و بمیرد، می‌میرد وقتی هم مرد بالاخره هست. گاهی هم می‌گوییم «فقر» است: فقر، معنی حرفی است. یک معنی فعلی داریم، یک معنی اسمی. معنی اسمی وجودی دارد، معنی فعلی وجودی دارد، ولی معنی حرفی مانند «إلی»، اگر «إلی» متعلّق نداشته باشد اصلاً معنا ندارد. «إلی» در صورتی معنا دارد که تعلق به اسمی، یا به فعلی داشته باشد. وجودِ موادِ عالم که مهم‌اش ماده‌ی اولیه است؛ ذاتش تعلق بالله است. قبل از وجود تعلق نبوده، خدا بوده‌است و متعلّق بالله نبوده. بعد از این که اراده کرد و تکوین کرد؛ تعلق هست. مادامی که این تعلق بالله هست؛ این وجود عارضی هم وجود دارد. بنابراین عدم وجودِ الله در ماسوای عالم، از محالاتِ مادّیه‌ی عقلیه و علمی است.

تکرار: «ومن کلّ شی خلقنا زوجین» آیا این زوجین مخلوق هستند یا مخلوق نیستند؟ اگر مخلوق اند نیاز به خالق دارند؟ یا ندارند؟ مخلوق اند زیرا نیاز دارند. زیرا از درون ذات، فریادِ نیاز به ماوراء دارند.

مثال: فرض کنید که با طنابی یک سنگی را به طاق بسته‌اید. مادامی که پیوند به طاق است این سنگ هست. ولی آن آنی که آن را باز کنید سنگ افتاده است. نمی‌تواند آنی بماند. یا فرض کنید نور خورشید. نور خورشید که از روزنه می‌افتد این نور متصل به خورشید است. (البته اینها مثال است). وقتی که ما روزنه را بگیریم؛ آیا بعد از گرفتن روزنه این نور مقداری هست بعد کم می‌شود؟ کم رنگ می‌شود؟ نخیر. وقتی که جلوی این نور را گرفتیم (روزنه را گرفتیم) کلاً نور از بین رفته است. پس وجود این نور، با اشعاع خورشید است. انعدام نور با جلوگیری از اشعاع خورشید است. همین‌طور وجودات عالم، کلاً، صد در صد، بدون استثناء، وجودشان از اشعاع ربّانی است. منتها اشعاع از درون نیست، خورشید شعاع از درون می‌دهد، اما خدا شعاع نه از درون می‌دهد، و نه از برون می‌دهد، بلکه خالق است در مقابل مخلوق، خالق منه نیست، مخلوق منه نیست، مثال خورشیدی فقط برای اشعاع است، برای اتصال و انقضاء است.

بنابراین خود وجود موجودات که منتهی هستند به ماده‌ی اولیه، دلیل قاطعی است که وراثت وجودی است که زوجین نیست. ما یک زوجین داریم یک غیر زوج. غیر زوج یعنی موجودی که منفرد احد حقیقی است در بُعد ذاتی و صفات ذاتی و افعال. اگر موجودی منفرد و واحد حقیقی در کار نباشد؛ وجود عالم محال است. چرا که اگر خورشید نباشد ضوئش نیست (نورش نیست). اگر در تفسیر (الفرقان) مطالعه کرده باشید، ما تفصیل بیشتری دادیم ولیکن این نکته را ما در تفسیر ذکر نکردیم که آیه «ومن کلّ شیء» این فقط اجزاء اولیه و ماده نخستین و ماده‌ی مرکب را می‌گوید.

باز سؤال می‌کنیم: این دو جزء در حال وجود، ماده و مادّی هستند؟ بله. قبل از وجود نه ماده هستند و نه مادّی؟ بله. قبل از وجود محال است ایجادشان؟ در یک بُعد بله در یک بعد خیر.

محال است ایجاد هر یک جزء بدون جزء دیگر به عنوان ماده و مادی، چون مرکب نیست. ماده و مادی ذاتش ترکیب است. بنابراین اگر این مرکب را با هم ایجاد شود؛ موجود می شود، و اما اگر جزئی قبل از دیگری بخواهد ایجاد شود؛ محال است ایجاد جزئی مادی که «لا ماده» است چون یک جزء «لا ماده» است.

[یکی از اینها مجرد نیست چون طبعاً نمی شود، اما این که به تنهایی ماده نباشد یک مقداری تو ضیح بدهید. این که به تنهایی اینها مجرد نیستند اما به تنهایی نمی توانند ماده باشند یعنی چه؟]

غیر مرکب مجرد است، اصلاً ماده یعنی ترکیب. ماده‌ی بی ترکیب در بُعد ابعاد هندسی و در بُعد ابعاد فیزیکی محال است. اصلاً ماده یعنی مرکب. چون ماده، صد در صد مساوی با ترکیب است، و ترکیب، صد در صد مساوی ماده است، بنابراین یک جزء ماده نیست؛ مادی نیست؛ مرکب نیست، پس چیست؟ آیا مجرد است؟ مجرد که غیر خدا نیست. آیا خدا خود را ایجاد کرده؟ این را قبلاً بحث کردیم. مجرد از ماده و مادیات، واحد است، غنی بالذات است، مخلوق نیست، خالق است، قبل از خالقیت هم خالق بوده، خالق شأنی بوده...

بنابراین این دو جز را اگر با هم حساب کنیم قابل ایجاد است، قبل از ایجاد چه بوده؟ هیچ بوده. مثل کل عالم که هیچ بوده، وقتی که ایجاد شد چیز شد. ولی چیز شدن مادی با ترکیب است. با حالت ترکیب ایجاد شد و با حالت ترکیب هم انعدام پیدا می کند. اما اگر «یکی» را بگویید، «یکی» را ایجاد کرد؟ می گوییم نه. «یکی» یا مرکب است یا غیر مرکب، اگر مرکب است پس یکی نیست، چون ما گفتیم ماده‌ی دو بُعدی؛ حدّ اقلّ ترکیب و حدّ اقلّ مادیت دو بُعدی است. اگر حدّ اقل را نداشته باشد؛ مادی که نیست، مجرد هم که نیست، نه ماده است و نه مادی و مجرد هم نیست.

سه بُعد است:

۱- این یک فرد قابل ایجاد به تنهایی نیست: این درست است.

۲- این یک فرد قابل ایجاد است و آن هم به صورت ماده: گفتیم که ماده مرکب است پس این ماده نیست.

۳- این یک فرد قابل ایجاد است به صورت مجرد: مجرد که گفتیم قابل ایجاد نیست. مجرد موجد (ایجاد کننده) است و موجد (ایجاد شده) نیست.

بنابراین در این سه بُعد، این بُعد قابل قبول است که این دو جزء با هم ایجاد شدند، با هم منعدم می شوند. حالا، این دو با هم ایجاد می شوند آیا احتیاج در کار است؟ بله. دور مصرح چیه؟ دور مصرح این است که دو چیز با هم پیوند هستند و از پایین یا از بالا به جایی وصل نیستند. این در این که با آن پیوند شود محتاج به آن است و آن هم محتاج به این. اگر سببی (برای پیوند) در کار نباشد این دور مصرح است.

حال اگر این دو ماده که فقیر الذاتند این ذات فقیر است و آن هم ذات فقیر است، آیا این یک که فقیر است، فقر به دیگر جزء دارد؟ و دیگر جزء هم فقر به این جزء؟ این دور مصرح است. آیا فقیر الذات با ضمیمه‌ی فقیر الذات، غنی الذات می شود؟ اگر شما بی نهایت صفر را جمع کنید یک می شود؟ اگر بر فرض بی نهایت فقیر را جمع کنید صَنَار (واحد پول قدیمی کم ارزش) پول دارند؟ این دو تا که این جزء فقیر الذات است و هیچ غنایی وجود ندارد. چون غنای وجودی در صورتی است که مجرد باشد که مجرد نیست. ماده هم که فقیر الذات است. این جزء که فقیر الذات است، عین این جزء آن جزء دیگر هم فقیر الذات است. این دو جز که صد در صد فقیر الذاتند اگر ماورا اُدشان غنی ای نباشد که نخست آن‌ها را ایجاد کرده و سپس استمرار وجود داده باشد، پس محال است وجود آنها. پس یا وجود عالم محال است، یا اگر عالم هست آفریننده‌ای برای این عالم هست: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، ففَرُّوا إِلَى اللَّهِ» (ذاریات، ۵۰).

این «خلق زوجین» چند جهت دارد: یک جهت ذاتی، یک جهت تذکری. جهت ذاتی این است که اصلاً غیر زوجین قابل خلق نیست، این جهت ذاتی. جهت تذکری این

است: کسانی که عاقل‌اند و شعور دارند، و این توجه را در ماده می‌کنند، متذکر می‌شوند که قطعاً جمع دو فقیر بالذات صد در صد، غنی آور نیست. پس این دو فقر ذاتی، دو غنای ذاتی می‌خواهد: ۱- غنای ذاتی برونی که ایجاد کند ۲- غنای ذاتی برونی که استمرار دهد. غنای ایجاد و غنای استمراری، این دو فقر را متعلق بالله و معنی حرفی می‌کند (یعنی حتماً متعلق می‌خواهند تا وجود داشته باشند).

«فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ»: این انفصال نیست، فرار است. کسانی که «وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا» (یونس، ۷) به زندگی دنیا موادّ دنیا، خودهاشان و دیگران اعتماد دارند؛ بدانند که آن‌چه بدان اعتماد دارند فقر محض است. اعتماد و احتیاج و نیاز و اتکال و ارتکان و توکل بر فقر محض، جنون محض است: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ»، فرارِ اِلَى اللَّهِ، از خود، از خودی‌ها، از دیگران، از کلّ جهان باید فرارِ اِلَى اللَّهِ کرد. فرارِ دُونِ قَرَار. برای این‌که یا انسان متعلق است به ماده و تنها به مادیات فکر می‌کند. این تعلق، تعلق فقیر محض است به فقیر محض. احتیاج صفر است به صفر. و اگر این صفرها قرین یک قرار نگیرند (مانند ۱۰۰۰۰۰ که اگر آن ۱ نباشد همه آن صفرها هیچ ارزشی ندارند) هرگز عدد نخواهند شد: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ». این جا بحث فلسفی هست، بحث عرفانی هست و در هر دو عمق قرآنی هست: «إِنِّي لَكُمْ مَن نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات، ۵۰) من شما را از خدا می‌هرا سانم. دوری از خدا، انکار خدا، الحاد نسبت به خدا، اشراک نسبت به خدا، توحید غلط، تمام این‌ها غلط است. برای این‌که و رای این عالم غنای محض است، قدرت محض، حیات محض و وحدت محض است که تمام برکات و الطافی که به این فقرای بالله ذاتی می‌شود از ناحیه‌ی اوست: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مَن نَذِيرٌ مُّبِينٌ».

این مقدار بحث عمیق بود و بعد و بعداً که باید بیشتر بحث بشود این شاء الله، اگر زنده ماندم آقایان مطالعه بفرمایید هم در کتاب «حوارٌ بین الهیین والمادیین» اگر داشته باشید و هم در تفسیر (الفرقان) و هم در مطالبی دیگر. والسلام علیکم ورحمة الله برکاته.

[یکی از حضار: حاج آقا! فرمودید که هر موجودی بعضی‌اش دو بُعدی است...]

ببینید. این ماده‌ی نخستین در کلّ مواد هست. ماده‌ی نخستین تَرکُّب و تعدادش، مواد دیگر را به وجود می‌آورد. مثلاً می‌گویند که ۱۰۶ تا عنصر ما داریم نه دروغ است بیشتر داریم. این تعدادی است که علم به آن رسیده است. و الاّ این مواد عالم تمام از زوجین، از ماده‌ی اولیه‌ای که دو جزّش صد در صد مشابه هستند قرار گرفته. بنابراین وقتی ثابت شد که این ماده‌ی اولیه که مادر آغازین جهان است این فقر ذاتی اِلَى اللّهِ است بنابراین...

[یعنی این ماده در بقیه موجودات هم هست؟]

بقیه موجودات ترکیبی از این ماده‌ی اولیه‌اند. مثلاً فرض کنید که ترکیبی از صفر: اگر دو صفر داریم این دو صفر را زیاد بکنیم یک میلیون، یک میلیارد، بی‌نهایت آیا بی‌نهایت صفر ارزش دارد؟ نخیر. بنابراین این تَرکُّب کلّ مواد و مادیات عالم از ماده‌ی اولیه است. یعنی غیر از ماده‌ی اولیه چیزی نیست، این ماده‌ی اولیه است که با فاصله‌ی کم و زیاد، تعداد کم و زیاد و ... این گوناگونی را ایجاد می‌کند. پس گوناگونی عناصر در نتیجه‌ی این نیست که ماده‌ی اولیه چند سان می‌شود، نه. ماده‌ی اولیه یک سان است. این ماده‌ی اولیه یکسان است که حداقل دارای دو جزء است این ماده‌ی اولیه مضاعف شده است، فاصله، کم فاصله، زیاد فاصله، تعداد زیاد شود یا کم؛ با تعداد زیاد فلان عنصر با تعداد کم فلان عنصر به وجود آمده.

مثلاً عَصای موسی همان اژدهاست منتهی تَبَدُّلِ اجزای این عصا به گوشت و روح در عصا دمیده شدن به خاطر این است که این مواد با اشکال گوناگون، فواصل گوناگون، با قدرت فوق العاده به هم منضمّ گردد. علم ثابت کرده است که تمام اجزای عالم برگشت می‌کند به یک سنخ و این یک سنخ در بعد آغازین «زوجین» است. این ماده‌ی نخستین به چهره‌های عناصر گوناگون درآمده بنابراین چهره‌ها عارضی است. ماده‌ی اولیه، اولین عارض است و قبش نبوده. این ماده‌ی اولیه که اولین عارض است، این اولین عارض هر جا برود خودش هست. آیا ماده‌ی اولیه در کاغذ نیست؟ در کتاب نیست؟ در زمین نیست؟ در آب نیست؟ تمام آب‌ها، تمام سنگ‌ها، تمام نباتات، تمام موجودات، مواد و مادیات و ارواح، تمام ترکیب شده از ماده‌ی اولیه‌اند. بنابراین این

ماده‌ی اولیه در تمام این‌ها تکرار شده بنابراین وقتی ماده‌ی اولیه ذاتاً فقر الی الله شد؛ بنابراین تمام مواد به طور اعلی و به طور اولی فقر الی الله‌اند.

[سؤال: شما فرمودید که ما کیفیت و چگونگی ترکیب ماده اولیه را هرگز درک نخواهیم کرد حالا بقیه‌ی مواد از کجا آمده‌اند؟]

بقیه‌ی مواد از انضمام‌ها، با فواصل با تعداد ماده‌ی اولیه. ببیند «خلق السماوات و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء» (هود، ۷)، این ماده‌ی اولیه را تبدیل کرد با تعداد بیشتر، انفصالات، اتصالات، فواصل زیاد، فواصل کم، با وزن‌های مختلف عناصر مختلف به وجود آورد. بنابراین کل عناصر گوناگون ترکیبی از ماده‌ی اولیه است. ماده‌ی اولیه یک ماده آغازین و ماده‌ی نخستین است.

[سؤال: یک ماده‌ی اولیه بوده است یا هزاران ماده‌ی اولیه؟]

ما که نمی‌گوییم یک ماده‌ی اولیه بود، این ماده هر قدر است این ماده جرمش به اندازه‌ی کل آسمان‌ها و زمین بوده، جرم ماده‌های اولیه به اندازه‌ی کل آسمان و زمین بوده.

[این‌طور که بی‌نهایت جزء می‌شود نه دو جزء. اگر قرار است کل آسمانها و زمین را شامل شود که دو جزء نیست].

بی‌نهایت جزء که محال است. ببینید مثلاً ما گِل درست می‌کنیم از این گل خشت و آجر و دیوار و طاق درست می‌کنیم. به اندازه‌ی گِل ما درست کردیم. اینها هر دو هم اندازه هستند (مقدار گِل با مقدار چیزهایی که از گِل درست کردیم). منتهی هر دو از نظر ماده هم اندازه هستند، ولی از نظر هیئت (و شکل و ظاهر) فرق دارند.

حالا، ماده‌ی اولیه‌ی جهان که دو جزء است، نه دو جزء مفرده، بلکه دو جزء، دو جزء (همین طور تعداد زیاد به صورت دو جزء‌های زیاد). این دو جزء این‌ها و ترکیب ثنائی ماده، به اندازه‌ی کلّ آسمان‌ها و زمین است. منتها قبل از این که آسمان و زمین خلق شود، این ماده یکسان بوده است. این ماده‌ی یکسان که از نظر مقدار ماده، از نظر ماده بودن به اندازه‌ی کل جهان است تبدیل یافته است بخشی به آسمان و آسمانی‌ها، و بخشی به زمین و زمینی‌ها. درست است؟

حالا، این تبدیل نه کم کرده است ماده‌ی اولیه را، نه زیاد کرده است. ولیکن آیا می‌شود ماده‌ی اولیه بی‌نهایت باشد؟ اصلاً این را بحث نکردیم، مثلاً بعضی‌ها می‌گویند که ماده فرده و «جزء لا یتجزی» است. می‌گوییم «جزء لا یتجزی» محال است. در یک بُعد: اگر این جزء اصلاً جزء ندارد، آیا ماده‌ی اولیه اصلاً جزء ندارد؟ این طور که مجرد است و این غلط است. پس جزء دارد. آیا جزء دارد و ما نمی‌توانیم آن را تجزیه کنیم؟ بله. این درست است. ماده‌ی اولیه‌ی که حداقل مرکب از دو جزء است، قدرت غیر خالق محال است که به او تعلق بگیرد.

بله، قدرت خالق به او تعلق می‌گیرد و این دو جزء را از هم جدا می‌کند معدوم می‌شود. همان‌طور که ایجادش به قدرت لایتناهی است انعدام آن هم به قدرت لاینهایت است. منتهی ایجادش حالت ایجاد است وجودی است، و اعدامش حالت انصرافی.

یعنی خدا همان طوری که ایجاد کرد ماده‌ی اولیه را با قدرت، اگر این قدرت را انصراف دهد این دو جزء از هم جدا و در حال جدایی منعدم هستند. یعنی انعدام دو جزء با جدایی دو جزء با هم همسان است. نه این که اول جدا می‌شوند بعد معدوم یا اول معدوم بعد جدا شوند. (در واقع هر دو با هم است). این بحثی است که در کتاب داریم. بلکه همان طور که وجودشان دوئیست (دوتاییست) انعدامشان هم دوئیست (دوتاییست).

منتهی اگر بگوییم که این ماده‌ی اولیه جزء ندارد، که مجرد است. این غلط. اگر جزء دارد و این اجزاء با هم نهایت ندارند؛ معنی‌اش این است که ما محدود را ضمیمه می‌کنیم به محدود، نامحدود می‌شود! آیا ممکن است محدود نامحدود شود؟

فرض کن بی‌نهایت صفر، بی‌نهایت صفر، صفر است، عدد نمی‌شود. بنابراین هر قدر شما حساب کنید که بی‌نهایت، نهایت‌اش با بی‌نهایتش یکسان است. برای اینکه هیچ تبدیلی اینها پیدا نمی‌کنند.

بی‌نهایت در مجرد درست است، مجرد یعنی بی‌نهایت، بی‌حد است نه آغاز دارد و نه انجام. ولیکن ماده محدود است حداقل به حد هندسی یا فیزیکی. این حد هندسی یا فیزیکی که دارد آن را از بی‌نهایت خارج می‌کند. آیا اجزاء بی‌نهایت می‌شود محدود باشند؟ این تناقض است. این جزء که شما می‌گویید بی‌نهایت است، این جزء بی‌نهایت، آیا بی‌نهایت که «لا محدود» است در محدود جمع می‌شود؟ این جمع متناقضین است.

این بحث را إن شاء الله جلسات بعد دنبال می‌کنیم.